

۲۲۳	بخش پنجم
۲۲۳	پارادایمهایی برای فردا
۲۲۴	گفتار بیست و دوم
۲۲۴	سازگاریهای نامعقول

بخش پنجم

پارادایمهایی برای فردا

گفتار بیست و دوم

سازگاریهای نامعقول

ایوان ایلچ

چه کسی برای کشور شریف‌تر و ارزشمندتر از معلمی است
که نسل نوپای جامعه را آموزش می‌دهد؟

سیسرو

به نظر من بحران کنونی آموزش ایجاب می‌کند که بجای پرداختن به روشهای اجرایی آموزش، ایده واقعی "یادگیری" را آنطور که رسماً و علناً [از سوی جامعه آمریکا] تجویز می‌شود بررسی کنیم. با نگاهی به نرخ رشد ترک تحصیل و ترک خدمت؛ به ویژه در بین دانش‌آموزان دبیرستانی و معلمان ابتدایی، لزوم نگرش به مسأله با نگاهی کاملاً نو افزون‌تر می‌شود. [در شرایط فعلی]، "متخصص کلاس درس" که خود را یک معلم آسان‌گیر^۱ می‌داند، از جهات مختلف مورد تهاجم قرار می‌گیرد. جنبش مدرسه آزاد نیز که نظم را با تلقین اشتباه می‌گیرد، عملاً نقشی مخرب بازی می‌کند. تکنولوژیست‌های آموزشی هم پیوسته معلمان را به خاطر ضعف در تدبیر و اصلاح رفتار دانش‌آموزان سرزنش می‌کنند و بالاخره، مدیران مدارس نیز معلمان را مجبور می‌کنند تا هر دو طرف را داشته باشند. اما بدیهی است

1.liberal

که آموزش اجباری نمی‌تواند به تمام معنا آسان‌گیر باشد و تعجیبی هم ندارد که معلمان بیش از دانش‌آموزان کار خود را رها می‌کنند.

امروزه ایالات متحده می‌کوشد که نسل جوان خود را تحت "آموزش اجباری" قرار دهد؛ اما این تلاش همان قدر بی‌حاصل است که سالها پیش این کشور می‌خواست دمکراسی را به زور در ویتنام پیاده کند. بدون شک این کار از عهده مدارس متعارف بر نمی‌آید. جنبش مدرسه آزاد نیز بر آن است تا با جذب معلمان غیر رسمی به این امر جامه عمل بپوشاند، غافل از اینکه ایدئولوژی رسمی و قراردادی حاکم بر اداره مدارس سرانجام کار را به همین جا خواهد رسانید. به همین ترتیب وعده‌هایی که تکنولوژیست‌های آموزشی درباره "تحقیق و توسعه" می‌دهند و اینکه اگر برای فعالیتهای تحقیقاتی‌شان مورد حمایت مالی قرار گیرند، بالاخره راه‌حل نهایی مشکل "مقاومت دانش‌آموزان در برابر آموزش اجباری" را خواهند یافت؛ مانند وعده‌های مربوط به تکنولوژی نظامی در ظاهر بسیار دلگرم‌کننده ولی در باطن ساده‌لوحانه است.

نظام آموزشی آمریکا از دو جبهه مورد انتقاد است؛ یکی رفتارگرایان و دیگری شاخه جدیدی از مریبان رادیکال. اما به نظر می‌رسد که رفتارگرایان با تحقیقات آموزشی خود می‌کوشند تا "آموزش خودکار به کمک نرم‌افزارهای یادگیری و قابل استفاده فردی را در نظام آموزشی جا بیاورند". سبک آموزشی مورد نظر اینان با سبک کسانی که می‌خواهند دانش‌آموزان را در خانه‌های گروهی که تحت نظارت بزرگسالان اداره می‌شود بپذیرند، در تعارض است. با این وجود اگر به سیر تاریخی این دیدگاهها بنگریم، در می‌یابیم که این دو "دیدگاه به ظاهر متضاد" در واقع اهداف مکمل نظام مدرسه‌ای عمومی بوده‌اند. در اوایل قرن حاضر، مدارس چه در حوزه کنترل اجتماعی و چه همکاری آزاد، حرف اول را می‌زدند که هر دوی این موارد معطوف به ایجاد "جامعه‌ای خوب" بود. مدارس آنروز را ساختاری بسیار سازمان‌یافته می‌دانستند که کارهایش را به نرمی و از طریق مشارکت انجام می‌دهد. [در نهایت] به علت گسترش شهرنشینی، کودکان تبدیل به "منبعی طبیعی" شدند که پس از

شکل‌گیری در مدارس باید ماشین صنعتی جامعه را تغذیه کنند. همگرایی سیاستهای اصلاحی و توجه بسیار زیاد به کارآیی، به رشد مدارس دولتی ایالات متحده انجامید و هنرستانهای فنی و حرفه‌ای نیز پیامد چنین تفکری بودند. بنابراین به نظر می‌رسد که ایجاد تحولات رفتاری مشخص که حساب شده و متضمن پاسخگویی ایجاد کننده آن باشد، تنها یک روی سگه [نظام آموزشی کنونی آمریکا] است. روی دیگر آن آرامش‌بخشی به نسل جدید در محیطهای بسته و ویژه کاملاً طراحی شده است که آنها را با دنیای رؤیایی بزرگترها اغوا می‌کند. دیویی^۱ چنین آرامشی را به خوبی توصیف می‌کند.

حرف او این است که: "زندگی اجتماعی را حتی به شکل ناقص و نارس آن در همه مدارس شبیه‌سازی کنید، و وظایفی را به دانش‌آموزان واگذارید که بازتابی از زندگی آینده آنها در جامعه باشد. همچنین روحیه همدوستی و علاقه به تاریخ کشور و علم و دانش را در آنها تقویت کنید". از منظر تاریخی اگر بخواهیم بحث و جدلهای بین مدیران مدارس، جنبش مدرسه آزاد و تکنولوژیست‌های آموزشی را به "انقلابی در آموزش" تفسیر کنیم، چندان بیراهه نرفته‌ایم.

این جرّ و بحث‌ها حاکی از آن است که کوشش می‌شود تا رؤیاهای قدیمی تحقق یابد و همه یادگیریهای ارزشمند ناشی از آموزش حرفه‌ای باشد. بیشتر راهکارهای آموزشی توصیه شده در خدمت اهدافی است که ذاتاً به تربیت "انسان همکار" منجر می‌شود؛ انسانی که در نظام حاکم بر آمریکا برای ارضای نیازهای فردی‌اش باید به "تخصصی" دست یابد. جهت‌گیری این توصیه‌ها به سمتی است که "جامعه مدرسه‌ای" را بهبود بخشد؛ هرچند که این اصطلاح شاید وافی به مقصود نباشد. حتی رادیکالهایی که به نظام آموزشی انتقاد می‌کنند نمی‌خواهند تعهد خود را نسبت به [آموزش اجباری] کودکان و نوجوانان به ویژه قشر محروم آنها فراموش کنند؛ ولی می‌کوشند تا هرطور که هست، چه با محبت و چه با ترس، آنها را آموزش دهند چرا که جامعه خواستار تخصص در یک رشته معین است. این را

1. Dewey

همه مؤسسات آموزشی (یعنی تولید کنندگان) می‌خواهند و هم سازمانهای مصرف کننده (که دانش‌آموختگان را استخدام می‌کنند). به علاوه علاوه جامعه از افراد می‌خواهد که قبل از هر چیز و با تمام وجود در خدمت "رشد اقتصادی" باشند.

مخالفان [این بحث] بر تناقضات ذاتی ایده واقعی و تجویزی مدرسه سرپوش می‌گذارند. اتحادیه‌های معلمان، جادوگران تکنولوژیک و نهضت آزادسازی آموزش پایبندی کل جامعه را به اصول بنیادین یک "دنیای مدرسه‌ای" تقویت می‌کنند و این تا حدودی مانند همان کاری است که نهضت‌های صلح طلب و معترض انجام می‌دهند و از اعضای خود؛ اعم از سیاهپوست، زن، جوان یا فقیر می‌خواهند تا برای دستیابی به عدالت اجتماعی، درآمد ملی را افزایش دهند. فهرست کردن عقایدی که کسی امروزه با آنها مخالفت نمی‌کند، کار آسانی است. نخستین آنها این اعتقاد همگانی است که رفتار مقبول از نظر معلم برای دانش‌آموز دارای ارزشی ویژه و برای جامعه همراه با منفعتی ویژه است. ریشه این تفکر به پیش‌فرضهایی برمی‌گردد که طبق آنها "انسان اجتماعی تنها در جوانی متولد می‌شود و تنها در صورتی که در رحم مدرسه پرورده شده باشد، سالم به دنیا می‌آید." بعضی‌ها ترجیح می‌دهند که این مدارس با تسامح و تساهل اداره شوند، بعضی‌ها می‌خواهند آنها را به انبار دستگاهها و تجهیزات مبدل سازند و بعضی هم مترصدند تا با اصول لیبرالی به آن جان ببخشند.

از سوی دیگر یک تلقی عمومی نسبت به جوانان وجود دارد که از لحاظ روانشناسی رمانتیک و از لحاظ سیاسی محافظه‌کارانه است. این تلقی می‌پذیرد که باید مسئولیت ایجاد تحولات اجتماعی را بر دوش جوانان گذاشت، البته به شرطی که مدارج آموزشی را گذرانده باشند. بدیهی است جامعه‌ای که هوادار این تلقی باشد، به سادگی مسئولیت آموزش نسل آینده را می‌پذیرد. اما این در نهایت بدین معناست که عده‌ای خود را محق بدانند تا برای نسل آینده تعیین تکلیف کرده و اهداف زندگی آنها را مشخص و سپس در بوتۀ نقد و ارزیابی قرار دهند.

جورج لوئیس بُورگر از دایره‌المعارف تصویری چین عبارتی می‌آورد و می‌کوشد تا نشان دهد. که چنین کاری تا چه اندازه موجب سردرگمی خواهد شد. او به نقل از این دایره‌المعارف می‌گوید که جانوران اینگونه دسته‌بندی می‌شوند: (۱) آنهایی که به امپراتور تعلق دارند، (۲) مومیایی‌ها، (۳) اهلی‌ها، (۴) خوکهای شیرخواره، (۵) سیرن‌ها^۱، (۶) حیوانات افسانه‌ای، (۷) سگهای پارس‌کن، (۸) آنهایی که در طبقه‌بندی فعلی می‌گنجد، (۹) آنهایی که خود را به دیوانگی می‌زنند، (۱۰) آنهایی که قابل شمارش نیستند، (۱۱) آنهایی که پوشش بسیار ظریفی از موی شتر دارند، (۱۲) و غیره، (۱۳) آنهایی که به تازگی قفس را شکسته‌اند و (۱۴) آنهایی که از دور مانند مگس‌اند. امروزه دیگر این طبقه‌بندی بجز برای کسی که فکر کند اهداف شخصی او را تأمین می‌کند، کاربردی ندارد. و در این مورد خاص به گمانم کسی که جانوران را این چنین طبقه‌بندی کرده است، مأمور مالیات بوده و لذا این طبقه‌بندی برای او بامعناست، همانطور که طبقه‌بندی اهداف آموزشی برای دانشمندان معنا دارد.

یک فرد روستایی که با چنین منطق اسرارآمیزی روبروست، منطقی که گله‌ او را [طبقه‌بندی و] ارزیابی می‌کند، به نوعی احساس ترس و ناتوانی دچار می‌شود. دانش‌آموزان هم به دلایل منطقی چنین‌اند و وقتی که می‌بینند باید خودشان را جدأ به یک برنامه درسی تسلیم کنند، خیالات واهی به سرشان می‌زند. اما آنها از آن روستایی یادشده به مراتب بیشتر خواهند ترسید، چراکه در مورد آنها نه اموال و دارایی، بلکه اهداف زندگی است که با علائم اسرارآمیز طبقه‌بندی می‌شود.

عبارتی که بورگر نقل می‌کند جالب توجه است؛ چراکه منطق حاکم بر "سازگاری نامعقول" را بیان می‌دارد؛ همان منطقی که بوروکراسی‌های مورد نظر کافکا و کوستلر را شوم و نحس و در عین حال یادآور زندگی روزمره معرفی می‌کند.

1. Sirens

سیرن در اساطیر یونان به فرشتگان دریایی گفته می‌شد که با آواز دلفریب خود دریانوردان را به کام مرگ می‌کشاندند.

سازگاری نامعقول موجب می‌شود تا کسانی که به مصلحت‌های دوجانبه و بهره‌برداری منظم از آنها می‌اندیشند، با همدیگر شریک شوند و این امر به منطق حاکم بر جامعه مبدل گردد. همان جامعه‌ای که خواستار آنست تا مدیران مؤسسات آموزشی، مسؤولیت خود را بپذیرند و در قبال بهبودهایی که در رفتار دانش‌آموزان و دانشجویان ایجاد می‌کنند پاسخگو باشند. از سوی دیگر می‌توان دانش‌آموزان را برانگیخت تا "بسته‌های آموزشی" را، که معلمان استفاده از آنها را اجباری می‌کنند، ارزش‌گذاری نمایند. این کار همانند کاری است که به قول بورگر روستائیان چینی با گله‌های خود می‌کردند تا آنها را به‌نحوی مناسب در معرض ارزیابی مأموران مالیات قرار دهند.

در خلال دو سال گذشته و در برهه‌ای خاص از زمان، توجه به "درمان" در فرهنگ آمریکا با استقبال چشمگیری مواجه شد و معلمان را مانند درمانگرانی می‌دیدند که برای برقراری مساوات و آزادی - که طبق قانون اساسی آمریکا از حقوق مسلم هر شهروند این کشور است - تلاش فراوانی به عمل می‌آورند. امروزه و در گام بعدی این تلاشها، معلمان خواهان آن هستند که آموزش "مادام‌العمر" را در نظام آموزشی بگنجانند. آیا شکل این آموزش به گونه‌ای است که باید بزرگسالان در کلاس درس حضور یابند؟ آیا باید مجذوب دستگاه‌های الکترونیکی شد؟ یا باید جلسات ادواری "ایجاد حساسیت" برگزار نمود؟ همه‌مریجان آموزشی [ظاهراً] آماده‌اند تا دست به دست هم داده و دیوارهای کلاس را عقب بزنند؛ با این هدف که کل فرهنگ را به یک مدرسه تبدیل کنند.

بحث‌هایی که درباره آینده نظام آموزشی درمی‌گیرد، ورای لفاظی‌ها و غوغاسالاریها، نسبت به سایر مسائل "سیاست عمومی" محافظه‌کارانه‌تر است. در مسائل سیاست خارجی، اقلیتی سازمان‌یافته در آمریکا بر این نکته پا می‌فشارند که ایالات متحده آمریکا باید نقش ژاندارم جهانی را ایفا کند. اقتصاددانان رادیکال و حتی معلمان کمتر رادیکال امروزی هم، رشد کل را به مثابه هدفی مطلوب مورد سؤال قرار می‌دهند. امروزه گروه‌های فشاری وجود

دارند که از فعالیتهای درمانی در زمینه امور پزشکی و غیره جلوگیری می کنند تا در عوض با سهولت بیشتری به سرعت اشتغال بیافزایند. در حوزه آموزش نیز رادیکالهایی که به صراحت دم از "مدرسه زدایی" بزنند متفرق و پراکنده اند. در خصوص قلع و قمع تمام مؤسساتی که بر طبق الگوی آموزش اجباری فعالیت می کنند، هنوز کمبود دلایل قانع کننده و رهبری بالغ به خوبی احساس می شود. در حال حاضر تفکر رادیکال "مدرسه زدایی" جامعه، هنوز آرمانی است که هیچ گروه مشخصی از آن حمایت نمی کند. این مسأله زمانی عجیب تر می شود که می بینیم مقاومت در برابر تمامی اشکال آموزش سازمان یافته [یا اجباری] در بین دانش آموزان ۱۲ تا ۱۷ ساله هر روز سیر صعودی می پیماید و از طرفی آموزش اینان با نابسامانیهایی همراه است.

نوآوران عرصه آموزش هنوز می پندارند که مؤسسات آموزشی کیفی هایی برای عبور بسته های آموزشی آنها هستند و به نظر من هیچ فرقی ندارد که این کیف چه شکلی به خود بگیرد: یک کلاس، یک تلویزیون آموزشی یا یک "منطقه آزاد"؛ و همین طور هیچ فرقی نمی کند که محتویات این بسته ها ضعیف یا قوی، داغ یا سرد، سخت و قابل اندازه گیری (مثل ریاضیات)، یا غیر قابل اندازه گیری (مثل ایجاد حساسیت) باشد. آنچه به حساب می آید این است که فرض می شود آموزش محصول فرآیندی سازمان یافته است که تحت نظارت مربی انجام می گیرد. تا زمانی که روابط [تولید کنندگان بسته های آموزشی و مؤسسات آموزشی] مانند رابطه تولید کننده و مصرف کننده باشد، تحقیقات آموزشی به دور و تسلسل گرفتار خواهد بود. چنین فرآیندی می کوشد تا لزوم تولید هر چه بیشتر بسته های آموزشی و توزیع انبوه و دقیق آنها را در میان تک تک مصرف کنندگان توجیه کند و برای این منظور شواهد و مدارک علمی بسیاری بتراشد. این مانند همان کاری است که شاخه جدیدی از علوم اجتماعی انجام می دهد تا لزوم کاربرد ابزارهای نظامی را در حل و فصل بحرانها ثابت نماید.

انقلاب آموزشی مستلزم یک وارونگی دوجانبه است؛ یکی جهت گیری نو در تحقیقات آموزشی و دیگری درک جدیدی از سبک آموزش در "ضد فرهنگ" در حال پیدایش.

امروزه تحقیقات آموزشی کاربردی در پی آن است تا اثربخشی چارچوب آموزشی میراثی را بهینه کند؛ همان چارچوبی که هیچگاه مورد شک و تردید قرار نگرفته است. این چارچوب از یک ساختار نحوی^۱ شبیه قیف برای بسته‌های نرم‌افزاری برخوردار است. ساختار نحوی باید یک شبکه یا وب (web) آموزشی برای تلفیق همزمان منابع و تحت کنترل شخصی هر "یادگیرنده" باشد. این ساختار بدیل برای مؤسسات آموزشی امروزه از لحاظ مفهومی، نقطه کوری در تحقیقات کاربردی ماست. اگر تحقیقات ما بر توسعه چنین ساختاری متمرکز می‌شد، انقلابی علمی به معنای واقعی شکل می‌گرفت.

نقطه کور تحقیقات آموزشی بازتابی از گرایش فرهنگی جامعه است که رشد تکنولوژی را با کنترل تکنوکراتیک اشتباه می‌گیرد. از نظر یک تکنوکرات، هرچه بتوان رابطه بین فرد و محیط اجتماعی - فرهنگی‌اش را بیشتر برنامه‌ریزی کرد، آن محیط ارزش بیشتری خواهد داشت. در این دنیا وضع به گونه‌ای است که گزینه‌های قابل انتخاب برای مشاهده‌گر یا برنامه‌ریز، با گزینه‌های ممکن برای به اصطلاح "مشاهده شونده ذینفع" به هم می‌رسند و آزادی "مشاهده شونده" تا حد انتخاب بین کالاهای بسته‌بندی شده تنزل می‌یابد.

"ضد فرهنگ" نوظهور، ارزشهای مربوط به محتوای معناساختی [بسته‌های آموزشی] را برتر از کارآیی افزایش یافته و خشک "نحو" می‌داند. همچنین گنجینه معانی ضمنی را برتر از قدرت "نحو" برای تولید گنجینه می‌بیند.

در این "ضد فرهنگ" نتایج غیر قابل پیش‌بینی، که از انتخاب کاملاً آزاد افراد نشأت می‌گیرد، در برابر کیفیت تضمین شده آموزشهای رسمی ارزش بیشتری پیدا می‌کند. سمت‌گیری جدید به سوی انتخاب آزاد - که نتایج آنرا نمی‌توان تضمین کرد - و نیز نفی ارزشهای سازمان یافته، سرانجام به شکنندگی و فروپاشی نظم موجود در نظام آموزشی خواهد انجامید. برای رفع این معضل لازم است تا دو مقوله "افزایش امکانات و ابزارهای

1. syntactic structure

تکنولوژیک" و "کنترل تکنوکراتیک" را از یکدیگر تفکیک کرد، چرا که هدف اولی تسهیل مواجهه و برخورد انسانها با یکدیگر است، در حالی که دومی می کوشد هنگام رویارویی انسانها با یکدیگر، مسیر اتفاقات را کنترل کند.

نهادهای آموزشی فعلی ما در خدمت اهداف معلمان هستند. اما ساختارهای روابطی که ما بدانها نیاز داریم، چنانند که به هر فرد امکان می دهند تا خویشتن را از راه یادگیری و با مشارکت در یادگیری دیگران تعریف نماید.